

نقد بیانی‌هی پروبلماتیکا

توضیح پراکسیس: این متن در تاریخ ۲۹ فروردین ۱۳۹۴ توسط یکی از رفقا به نگارش درآمده است و برای انتشار در پراکسیس برای ما ارسال شده است.

* * *

بیانیه با طرح این پرسش آغاز می‌شود که «موضع نیروهای چپ‌گرای ایران به اعتبار چپ‌بودن‌شان در قبال تفاهم هسته‌ای اخیر چه باید باشد؟». در واقع به نظر می‌رسد که هدف از نگارش این بیانیه پاسخ به این پرسش با در نظر گرفتن دو مؤلفه‌ی اصلی است: اول این که نیروهای چپ‌گرا باید موضع خود را در قبال این تفاهم مشخص کنند و دوم این که چنین موضعی باید به اعتبار چپ بودنشان اتخاذ شود. اما این پرسش بلافاصله از جمله‌ی بعد جای خود را به این پرسش که موضع نیروهای چپ‌گرای ایرانی به زعم نویسندگان بیانیه چه هست می‌دهد. به عبارت دیگر طرح این مسئله‌ی اساسی که چپ ایرانی چگونه و با چه معیارهایی باید به تفاهم هسته‌ای نگاه کند و به اعتبار تفکر و دیدگاه چپ در قبال آن موضع بگیرد به این پرسش ژورنالیستی تقلیل می‌یابد که موضع جریان‌های چپ‌گرا در قبال این موضوع چه بوده است. نویسندگان بیانیه سپس برای پاسخ دادن به پرسش تغییر ماهیت داده‌ی خود، جریان‌های چپ ایرانی را در دو جریان اصلی «چپ رادیکال» و «چپ دموکرات» دسته‌بندی می‌کنند.

پیش از هر چیز سؤال این‌جاست که چیزی به نام جریان چپ ایرانی امروز تا چه حد موجودیتی قبل‌بررسی علمی و قابل استناد دارد و کدام احزاب، سازمان‌ها، گروه‌ها یا تشکل‌ها چنین جریانی را نمایندگی می‌کنند. به نظر می‌رسد نویسندگان بیانیه برای دسته‌بندی خود بیشتر به یک جامعه‌ی آماری کوچک و مجازی استناد کرده‌اند که در حد وبسایت‌ها و گروه‌های کوچک مجازی یا سلبریتی‌های فیس‌بوکی و توییتری که نهایت مبارزه‌اشان نوشتن استتوس و توییت و وبلاگ است و با رکیک‌تر بودن فحش‌هایی که در نوشته‌هایشان استفاده می‌کنند میزان رادیکالیسم یکدیگر را می‌سنجند، باقی می‌ماند. وقتی از چیزی به نام جریان چپ سخن می‌گوییم باید دست کم جریان‌های منسجم و تأثیرگذاری را پیش نظر داشته باشیم که مثلاً برای ایجاد و پیشبرد تشکل‌های کارگری مبارزه می‌کنند یا با تحقیقات و تولیدات نظری و

۱ - همه‌ی عبارات داخل گیومه نقل قول مستقیم از بیانیه‌ی پروبلماتیکا هستند، به جز آخرین پاراگراف که نقل قول مستقیم از کارل مارکس و از مانیفست کمونیست است.

فکری به معنای واقعی آن با هژمونی تبلیغاتی غول‌آسای نئولیبرالیسم می‌جنگند. و گرنه چند آگوی بادشده‌ی استتوس‌نویس را که نهایت کار نظری‌اشان یک ترجمه‌ی بد از فلان مقاله‌ی بدیو یا بنیامین است هرگز نمی‌توان نمایندگان جریان چپ دانست.

حالا فرض می‌گیریم که جامعه‌ی آماری نویسندگان بیانیه جامعه‌ای واقعی و بدون لیراد است و آن‌ها برای ارایه‌ی دسته‌بندی خود واقعاً همه‌ی نیروهای تأثیرگذار چپ را در نظر گرفته‌اند. سپس بلید دید دوگانه‌ی مورد نظر آن‌ها بر اساس چه معیارهایی ساخته می‌شود: چپ‌گرایان رادیکال، «از لینیست‌ها تا بدیویی‌ها، از بخش اعظم چپ سنتی تا بخش وسیعی از چپ نو»، که با توافق احتمالی «به واسطه‌ی تبعات مخاطره‌آفرینش مخالفند» و در انتخابات سال ۹۲ شرکت نکردند و «عطای انتخابات راجه‌لقایش بخشیدند» در مقابل چپ‌گرایان دموکرات قرار می‌گیرند که «به توافق احتمالی به دیده‌ی مثبت می‌نگرند» و در انتخابات ۹۲ «مشارکت فعالانه به نفع راست میانه» را پیش گرفتند.

تقلیل شکاف موجود میان چپ رادیکال و چپ دموکراتیک به مسائلی مانند مشارکت یا عدم مشارکت در انتخابات و استقبال یا عدم استقبال از تفاهم هسته‌ای در واقع برای تعریف (به‌زعم نویسندگان بیانیه) دو جریان موجود چپ ایرانی و توضیح علل اختلاف موضع آن‌ها صورت نگرفته است. بلکه بیشتر به لین منظور صورت گرفته است که «چپ دموکرات» را از بدنه‌ی «جریان چپ» به مفهوم عام آن جدا کند و به مخاطب هدف بیانیه که همانا افراد طبقه متوسط شهری حامی دولت روحانی هستند بقبولاند که همه‌ی چپ‌ها هم آن قدرها بد نیستند. در واقع نویسندگان بیانیه سعی دارند با معرفی خود به‌عنوان چپی که رادیکال نیست، جایی در میان گفتمان حذفی و سرکوب‌گر مای طرفدار دولت یازدهم باز کنند. این تقلیل‌گرایی حاکی از تمایل شدید دوستان به سوار شدن بر موج‌های ایجاد شده در طبقه‌ی متوسط شهری برای فراق‌کنی شکست جنبش سبز با ادعای پیروزی در انتخابات ۹۲ و تفاهم هسته‌ای است.

اما دوگانه‌سازی دیگری که در مقدمه‌ی این بیانیه صورت می‌گیرد نیز از اساس متناقض و غیر علمی است:

«چپ‌گرایانی که دولت روحانی را به اتکای جهت‌گیری طبقاتی و سیاست‌گذاری اقتصادی‌اش بیش از هر چیز در خدمت تثبیت هژمونی بورژوازی ایرانی و همراه‌شدن با سرمایه‌داری جهانی می‌دانند توافق احتمالی با غرب را نیز در ادامه‌ی همین منطق می‌فهمند و از همین حیث عمیقاً با آن سر ناسازگاری دارند. از آن سو، چپ‌گرایانی که دولت یازدهم را به مثابه‌ی کارگزاری می‌فهمند که علاوه بر اینکه می‌بایست مسئله‌ی خطیر تحریم‌ها و تهدیدات بین‌المللی را حل و فصل کند قرار است وظیفه‌ی تاریخی گذار از سرمایه‌داری

بسته‌ی میلیتاریستی به سرمایه‌داری جهانی‌شده را نیز به انجام برساند، توافق احتمالی را مغتنم می‌شمارند.»

از نظر تاریخی شکل اقتصادی سرمایه‌داری از آغاز دوران پهلوی در ایران شروع به شکل‌گیری کرد و می‌توان گفت که حتی پیش از انقلاب ۵۷ به شکل غالب اقتصادی ایران تبدیل شد. شکافی که اقتصاد انقلابی و به‌دنبال آن هشت سال اقتصاد جنگی در لاین روند ایجاد کرد خیلی زود توسط دولت‌های سازندگی و اصلاحات پر شد و اقتصاد سرمایه‌داری نئولیبرال ایرانی در دولت احمدی‌نژاد به اوج خود رسید. با یک مراجعه‌ی سطحی به آمار و ارقام دولت‌های نهم و دهم هم می‌توان خیلی راحت متوجه شد که اقتصاد ایران پیش از این راه خود را به‌سوی جهانی شدن طی کرده و تمام زیربناهای آن در دوران بیست‌وچهارساله‌ی پس از جنگ برای لاین «وظیفه‌ی تاریخی» مهیا شده است. اما اشتباه فاحش نویسندگان بیانیه نه در نادیده گرفتن این روند تاریخی که در جدا کردن و مجرد دیدن دولت در ساختار سیاسی ایران است. البته آن‌ها به‌درستی دولت را به‌عنوان یک «کارگزار» در نظر می‌گیرند اما اشتباهشان این‌جاست که این کارگزار را مجرد از ساختار سیاسی ایران عامل گذار از سرمایه‌داری میلیتاریستی به سرمایه‌داری جهانی شده می‌پندارند. جدا از این که در این بیانیه هیچ مفهوم و گزاره‌ای دارای تعریف مشخصی نیست و معلوم نیست تعریف نویسندگان دقیقاً از لاین دو شکل سرمایه‌داری چیست و تفاوت‌های آن‌ها را چگونه توضیح می‌دهند و به کدام دلایل آن‌ها را چنین متضاد می‌پندارند، باید پرسید که امنیتی‌ترین دولت تمام سال‌های پس از انقلاب بر اساس کدام فکت‌ها و به چه شکلی و با کدام معیارها قرار است این «وظیفه‌ی خطیر» را به اجرا بگذارد و مهم‌تر از آن این که آیا لاین تنها تحریم‌ها بودند که عاملیت این شکل اقتصادی را بر عهده داشتند و به محض رفعشان شکل اقتصادی به‌طور طبیعی تغییر می‌کند؟ سؤال دیگر این است که تفاوت زیربنایی شکل اقتصادی ایران در سال‌های ۶۸ تا ۸۶ که تحریمی در کار نبود و دولت‌هایی با شعار و عمل لیبرالی بر سر کار بودند که ادعای اصلاح‌طلبی و آزادی‌خواهی هم داشتند با شکل امروزینش بعد از هشت سال تحریم چه بود؟

اما آنچه در این دوگانه‌سازی و اصولاً در کل بیانیه و حتی در نظرات افرادی که نویسندگان بیانیه به‌عنوان طیف چپ رادیکال نام می‌برند، به آن با فقر نظری و فقدان مطلق دیدگاه چپ علمی پرداخته می‌شود تأثیرات و تبعات اقتصادی و سیاسی رفع تحریم‌ها و توافق با غرب است. نگاه یک‌سونگرانه‌ای که کل این تأثیرات و تبعات را تنها در ارتباط با و محدود به دولت یازدهم می‌بیند از سوی هر جریانی که باشد نگاهی ساده‌لوحانه و فاقد هرگونه اعتبار علمی و عملی است.

شکی نیست که هر کس با کم‌ترین دغدغه‌های چپ‌گرایانه و با اندکی مطالعه و بررسی بدون لحظه‌ای تردید اثرات مخرب و هولناک تحریم‌ها را اتفاقاً بیشتر از همه بر طبقات پایین و میانی جامعه تصدیق

می‌کند و احتمال نبودنشان را «مغتنم» می‌شمرد. اما شکی هم نیست که این تفاهم برخاسته از اراده‌ی لین دولت و ادای وظیفه‌شناسانه‌ی وعده‌های انتخاباتی‌اش نیست بلکه لین دولت برخاسته از اراده‌ی نظام جمهوری اسلامی (به‌مثابه یک سیستم منسجم و نه اراده‌ی فردی افراد) برای «حل و فصل» مناقشه‌ی هسته‌ای به‌صورتی مرضی‌الطرفین و کارگزار پر کردن شکاف عمیقی است که بعد از اتفاقات سال ۸۸ میان «دولت و ملت» (بخوانید دولت و طبقه‌ی متوسط شهری) رخ داد. حالا بلید از دوستان پرسید به «اعتبار» کدام نوع از «چپ بودن» نگاه نقادانه به کل پرونده‌ی هسته‌ای جای خود را به تشکر از دولت و قهرمان‌سازی و به‌وجود آمدن بابت احتمال باز پس‌گیری ابتدایی‌ترین حقوق انسانی مردم می‌دهد؟

اما برویم سراغ بندهای بیانیه:

در پایان بند اول آمده: «چپ ایرانی قاعدتاً این‌بار نیز می‌بایست در شمار نخستین نیروهایی باشد که از نفس این رویداد استقبال می‌کند و فرصت‌های ناشی از آن را قدر می‌داند و همزمان - و این به‌غایت مهم است - نقادانه و با جدیت، شرایط جدید ناشی از توافق احتمالی را می‌کاود و مختصات نوظهور میدان منازعه را ترسیم می‌کند.»

با توجه به بقیه‌ی بندها و مقدمه‌ی بیانیه به‌نظر می‌رسد کسی خواسته با نویسندگان آن شوخی کند و این بند را در آن جا داده است. چرا که این جملات دقیقاً همان کاری هستند که بیانیه‌ای این‌چنین می‌تواند بکند و بیانیه‌ی پروبلماتیکا نکرده است. البته دوستان از نفس این رویداد استقبال کرده‌اند و خیلی هم استقبال کرده‌اند اما دریغ از کاوشی جدی و نقادانه در باب شرایط احتمالی جدید و ترسیم مختصات نوظهور میدان «منازعه». این‌جاست که با یقین می‌گوییم کسی قصد شوخی داشته و این جملات را در بیانیه جا داده چرا که این بیانیه عوض ترسیم کردن مختصات میدان منازعه با اشتیاق در تدارک مقدمات بزمگاه مصالحه است.

«از حیث سیاسی، توافق احتمالی ضربه‌ی دیگری بر پیکره‌ی راست تندرو خواهد بود. «حق مسلم هسته‌ای» برای افراطیون راست‌گرای ایران، مسئله‌ای حیثیتی است که در همه‌ی لین سال‌ها کل اعتبار سیاسی و سرمایه‌ی نمادین خود را به پای آن ریخته‌اند. راست‌گرایان در طول هشت سال ریاست‌جمهوری فلاکت‌بار محمود احمدی‌نژاد، با مخفی‌شدن در پس‌ژست ناسیونالیسم اسلامی، برنامه‌ی هسته‌ای را به محور گفتار سیاسی خود بدل ساختند و با سرمایه‌گذاری سنگین بر آن، هزینه‌های گزافی به مردم - به ویژه طبقات فرودست - تحمیل کردند.»

پرونده‌ی هسته‌ای از بدو شکل‌گیری و سپس مطرح‌شدنش و در تمام لین سال‌ها یکی از مهم‌ترین استراتژی‌های کلیت نظام سیاسی ایران برای تقویت و تثبیت هژمونی‌اش در منطقه و مهم‌تر از آن ایزوله

شدن برابر هژمونی آمریکا و اسرائیل بوده است. پروژه ای که لزوماً شکل‌گیری و پیشبرد آن منحصر به جناح غرب‌ستیز و ولایی حاکمیت نبوده و نیست. همان‌طور که به تفاهم رسیدن با غرب بر سر آن هم صرفاً منحصر به جناح اصلاح‌طلب حاکمیت نبوده و از سال‌های پایانی دولت احمدی‌نژاد شاهد شکل‌گیری اراده‌ای برای رسیدن به چنین تفاهمی بودیم. «حق مسلم هسته‌ای» در همه‌ی لین سال‌ها «مسئله‌ای حیثیتی» برای کل نظام سیاسی ایران بود و نه ابداً یک جناح خاص آن. در واقع، در لین سال‌ها اگر اختلافی هم میان دو جناح حاکمیت بر سر این مسئله بوده و هست، نه بر سر ماهیت وجودی آن که بر سر چگونگی پیشبردش و حل‌وفصل آن با دولت‌های غربی بوده است. حالا هم ایران داوطلبانه برنامه‌ی هسته‌ای خود را متوقف نکرده بلکه در نتیجه‌ی فشارهای اقتصادی و سیاسی بر سر آن با غرب به تفاهمی کلی رسیده است. در این میانه جای آن که «به‌اعتبار چپ بودن» از تأثیرات ممکن این تفاهم بر مسائل اساسی استراتژیک منطقه صحبت و نتایج احتمالی آن بررسی شود گزاره‌ای ناموجه مطرح می‌شود تنها برای این که خوشایند مخاطب هدف بیانیه باشد که دوست دارد در خانه‌اش بنشیند و ببیند که با رأی‌یای که داد نه یک «ضربه» که دو ضربه‌ی مهلک بر پیکر «راست افراطی» وارد آورد.

آن‌چه رفقای ما قصد ندارند ببینند این است که در نبود «شرایط امکان» برای پا به عرصه گذاشتن چپ واقعی، اتفاقاً در همه‌ی این سال‌ها آن جناحی که «راست افراطی» می‌خوانندش گفتمان عدالت‌خواهانه و ضد سرمایه‌داری چپ را به انحصار خودش درآورد و به «محور گفتار سیاسی» خود بدل ساخت و با استقبال بخش قابل توجهی از مردم هم، خصوصاً در سال ۸۴، مواجه شد. «اعتبار سیاسی و سرمایه‌ی نمادین راست افراطی» در این سال‌ها نه از برنامه‌ی هسته‌ای که از همان‌جایی آمد که همیشه فاشیسم از آن اعتبار می‌گیرد یعنی از افزایش فاصله‌ی طبقاتی و نادیده گرفته شدن وجه حاشیه رانده شدن بخش‌های عظیمی از طبقات پایین جامعه توسط دولت‌های تحول‌خواه. اگر هنوز هم بعد از گذشت ده سال نتوانیم ریشه‌های واقعی اقبال به این جناح را بکاویم و همه‌چیز را در بده‌بستان گونی‌های سیب‌زمینی خلاصه کنیم، کلاهمان پس معرکه باقی خواهد ماند.

بار دیگر باید یادآوری کرد که نویسندگان محترم این بیانیه ساختار سیاسی ایران را یا نمی‌شناسند یا به‌عمد نادیده می‌گیرند و دولت (قوه مجریه) را مثل دولت جمهوری‌های دیگر مستقل و صاحب قدرت تصمیم‌گیری در امور کلان می‌پندارند. هرچند که حتی در دموکراتیک‌ترین جمهوری‌های جهان هم یک دولت صاحب قدرت تام و مطلق تصمیم‌گیری برای امور کلان مملکت نیست.

در بند سوم می‌خوانیم: «باز هم از حیث سیاسی، دولت یازدهم تاکنون با تمرکز بر سیاست خارجی و حل بحران هسته‌ای که آن را زمینه‌ساز حل و فصل همه‌ی دیگر امور معرفی می‌کرده عملاً پیگیری جدی و فعالانه‌ی مسائل و مطالبات سایر حوزه‌ها را به تعویق انداخته است. فراغت نسبی از مسئله‌ی بحران

هسته‌ای بی‌تردید شرایط را برای تمرکز بر سیاست داخلی هموار خواهد ساخت. تا جایی که به دولت مربوط می‌شود، دیگر بهانه‌ی صرف وقت و انرژی برای مذاکرات هسته‌ای در کار نیست. شکست گفتار غرب‌ستیزانه‌ی راست‌گرایان تندرو نیز، چنانکه گفتیم، موقعیت را برای عقب‌راندن آنها از حوزه‌های سیاست داخلی فراهم می‌کند و توجیهی برای مامشات با زیاده‌خواهی‌ها و پیشروی‌های آنها باقی نمی‌گذارد. در لین شرایط نیروهای مدنی و گروه‌های مردمی نیز برای طرح مطالبات سیاسی و خواست‌های اجتماعی‌شان مجال فراخ‌تری دارند. علاوه بر این، در صورت حصول توافق دست نیروهای پیشرو در انتقاد از برنامه‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی خود دولت نیز بازتر خواهد بود.»

این جملات نه تنها هیچ‌گونه دیدگاه چپ‌گرایانه‌ای را به هیچ‌شکلی از آن بازتاب نمی‌دهند بلکه عملاً بازتاب خواست‌ها و تفکرات نئولیبرالیستی غرب‌گرایانه‌ای هستند که روزانه ده‌ها بار از سوی رسانه‌های مین استریم به‌عنوان تنها راه مبارزه مطرح می‌شوند. باید پرسید به «اعتبار» کدام «چپ‌بودن» باید از دولت انتظار پیگیری جدی و فعالانه‌ی مسائل و مطالبات را داشت؟ و اساساً کدام مسائل و مطالبات مد نظر است؟ و اصلاً پیش از همه‌ی این‌ها، چنین دستگاه عریض و طویلی از دولت که در ایران وجود دارد مگر یک نفر کارمند است که باید از یک کار فارغ شود تا به کار دیگر بپردازد؟ اتفاقاً دولت مطلوب نویسندگان بیانیه در سایر حوزه‌ها خیلی هم فعال بوده. وزارت بهداشت به‌طور جدی پیگیر خصوصی‌سازی درمان است و سازمان محیط‌زیست شدیداً به «حفاظت» از محیط زیست مشغول و وزارت اطلاعات هم خیلی جدی‌تر و فعالانه‌تر از وزارت اطلاعات دولت احمدی‌نژاد مشغول پیگیری مطالبات بوده و «مجال فراخ‌تری» به «نیروهای مدنی» و «گروه‌های مردمی» داده است.

بیانیه پر است از گزاره‌هایی که هیچ‌دلیلی برای اثبات آن‌ها وجود ندارد و بیش‌تر از بیانیه‌ی یک گروه چپ‌گرا به بولتنی تبلیغاتی از سوی نیروهای لیبرال برای دولت شبیه است. با کدام استدلال نتیجه گرفته می‌شود که اولاً بعد از حل ماجرای هسته‌ای گفتار غرب‌ستیزانه از ادبیات جمهوری اسلامی حذف و حامیان آن مطرود می‌شوند؟ ثانیاً به‌فرض هم که چنین اتفاقی افتاد چگونه و بر اساس کدام فرایندها و مراحل این امر باعث عقب‌رانده شدن «راست افراطی» از حوزه‌های سیاست داخلی می‌شود؟ جز لین است که مقصود نویسندگان این بیانیه تنها متوجه انتخابات مجلس در انتهای سال است و منظورشان از شکست و عقب‌رانده شدن «راست افراطی» از حوزه‌های داخلی شکست آن‌ها در این انتخابات؟ آیا قرار است مجلسی اصلاح‌گراتر و منسجم‌تر از مجلس ششم سر کار بیاید؟ آیا با به‌فرض شکست گفتار غرب‌ستیزانه، «راست افراطی» شورای نگهبان و قوه‌ی قضاییه و نیروهای مسلح و صدا و سیما و رانت‌های اقتصادی و سیاسی‌اش را دودستی تقدیم «راست میانه» می‌کند؟ لازم نبود برای تبلیغ کردن شرکت در

انتخابات مجلس آینده «به نفع راست میانه» انقدر همه چیز را در لفافه پیچید و گزاره‌های اثبات‌نپذیر پشت هم ردیف کرد.

«باز هم از حیث سیاسی و این بار از منظری متفاوت، باید اذعان کرد که اشتراک منافع دولت و مردم در اجرای توافق هسته‌ای صرفاً یک همگرایی تصادفی است و نه یک وفاق ساختاری در نتیجه‌ی فراروی آشتی‌جویانه از سطح تضادهای تاریخی میان دو طرف. و این یعنی اساساً فضای سرخوشی مردم متفاوت از فضایی است که دولت در آن از موفقیت چشمگیر خود حرف می‌زند. نباید اجازه داد در همه‌می مسرت جمعی این روزها - که البته واجد پتانسیل‌هایی برای جریانهای تحول‌خواه نیز هست - این حقیقت از یاد برود که دولت بیش از آنکه یک شریک مطمئن باشد، طرفِ خطابِ مطالبه‌گرانه‌ی مردمی است که از تبعیض‌گذاری‌ها، ستمکاری‌ها و حق‌گشای‌های آن زخمی‌اند. به تعبیر دیگر، از یاد نباید بُرد که مسئله‌ی بنیادی ما هنوز و همچنان خود دولت است. اینکه این روزها قرار است از همراهی دولت و ملت بشنویم نباید به این تصور دامن بزند که دیگر گاه آشتی این دو از راه رسیده است.»

سؤال اول در مورد بند چهارم این است که وقتی مردمی که «سرخوش»‌ند، از «موفقیت چشمگیر» دولت حرف می‌زنند و ظریف را مصدق می‌دانند و از روحانی تشکر می‌کنند چگونه دوستان نویسنده به این نتیجه رسیده‌اند که «فضای سرخوشی مردم متفاوت از فضایی است که دولت در آن از موفقیت چشمگیر خود حرف می‌زند». اگر هم به این نتیجه نرسیده‌اند و خواهان آنند که چنین باشد و از یاد نرود که «دولت بیش از آنکه یک شریک مطمئن باشد، طرفِ خطابِ مطالبه‌گرانه‌ی مردمی است که از تبعیض‌گذاری‌ها، ستمکاری‌ها و حق‌گشای‌های آن زخمی‌اند» چرا در این بیانیه کلمه‌ای از تبعیض‌گذاری‌ها و ستم‌کاری‌ها و حق‌گشای‌های دولت در همین زمینه‌ی هسته‌ای به میان نیامده؟ چرا فضایی که دولت در آن از موفقیت چشمگیر خود حرف می‌زند نقد نشده است؟ کجا بهتر از بیانیه‌ی یک گروه چپ‌گرا برای «خطابِ مطالبه‌گرانه» قرار دادن دولت و مطرح کردن مطالباتی که حالا به زعم نویسندگان بیانیه فرصت بیشتر و مناسب‌تری برای آن است؟ کدام حقی در این بیانیه مطالبه شده؟ آیا در مورد همین تفاهم هسته‌ای و حتی در بیانیه‌ی یک گروه چپ «غیر رادیکال» نمی‌شد مطالبات کوچکی را در راستای احقاق حقوق طبقات پایین جامعه مطرح کرد؟ اگر به زعم دوستان «گاه آشتی این دو فرا رسیده» از کدام تضاد میان دولت و مردم در همین مورد پرونده‌ی هسته‌ای در لاین بیانیه سخن گفته شده است؟ کدام ساختارهای سرکوب‌گر دولت در راستای همین پرونده مورد بررسی قرار گرفته است؟ کجا از «شرایط جدید»ی که «ممکن» است به واسطه‌ی این تفاهم برای سرکوب‌های همه‌جانبه‌ی جنبش‌های کارگری توسط دولت به وجود بیاید سخنی گفته شده؟ برعکس، همه‌ی آن‌چه این بیانیه می‌خواهد بگوید این است که «گاه آشتی» با دولت فرا رسیده است.

«بلکه مسئله، بیش از هر چیز، بر سر پرسش از «شرایط امکان» است: در متن کدام شرایط عینی-تاریخی امکان شکل‌گیری سازمان‌های کارگری و نیروهای مردمی برای مقاومت در برابر روندهای تبعیض‌آمیز و استثمارگرانه‌ی سرمایه‌داری فراهم‌تر است؟»

بند پنجم این بیانیه مبین تناقض درونی نهفته در آن است. این تناقض البته از دل پیش‌فرض غلطی که نویسندگان بیانیه آن را مسلم انگاشته‌اند سر بر می‌آورد. این پیش‌فرض عبارت از این است که با لغو تحریم‌ها، اوضاع سیاسی و اقتصادی کشور خودبه‌خود به سمت گشایشی دموکراتیک از نوع غربی آن میل می‌کند و فضا برای فعالیت‌های مدنی و دموکراتیک بازتر می‌شود. اما برای بدیهی انگاشته شدن این پیش‌فرض هیچ استدلال و اثباتی جز بند دوم بیانیه که ناظر بر تضعیف راست افراطی است ارائه نشده است. به فرض این که دلایل ناموجه نویسندگان در مورد چنین تبعه‌ی سیاسی‌ای را هم بپذیریم، نفس تضعیف راست افراطی به منزله‌ی گشایش فضای دموکراتیک نخواهد بود. بحث بر سر گشوده شدن درهای بازار جهانی و به ارمغان آمدن دموکراسی و فضای باز سیاسی از چنین گشایشی هم بحثی نخ نما شده است که باطل بودن آن بارها در تجربه‌های کشورهای مختلف دنیا به اثبات رسیده است. کافی است نگاهی به شرایط سیاسی چین، امارات متحده عربی، عربستان یا حتی روسیه و ترکیه بیندازیم تا چنین استدلالی خنده بر لبمان بیاورد. اگر هم رفقا نشسته‌اند و چشم امید به فشار دولت‌های غربی برای احقاق حقوق بشر دوخته‌اند باز باید بهشان توصیه کرد که مطالعه‌ای هرچند سطحی در مورد وضعیت حقوق بشری کشورهای فوق‌الذکر انجام دهد و نتیجه‌اش را در نظر بیاورند.

اگرچه بحث نویسندگان جایی که از برآمدن «آنتی تزی رشدیافته» «در سایه‌ی رشد همه‌جانبه‌ی تزی» سخن می‌گویند بحث نسبتاً درستی است اما هم‌چنان بر پایه‌ی پیش‌فرض غلط مذکور استوار است. نویسندگان بیانیه هم‌چنان ساختارهای پیچیده‌ی سیاسی و اقتصادی ایران را نادیده می‌گیرند و اساس نظریه‌ی خود را اتفاقاً بر خلاف آنچه ادعا می‌شود فارغ از «شرایط عینی-تاریخی» امروز ایران بر ایده‌ای غیرواقعی بنا می‌کنند.

بند ششم اما در تکمله‌ی گزاره‌های بند پنجم، شاهکار بی‌بدیل این بیانیه است. شاهکاری که در آن نویسندگان، «به‌اعتبار چپ بودنشان» نقشه‌ی راهی ترسیم می‌کنند که بر مبنای آن کل نیروهای چپ و «طبقات میانی و پایین جامعه» باید **منتظر** باشند تا از صدقه سر «رونق کسب و کار» و «منافع بی‌واسطه‌ی بورژوازی دولتی و نیمه دولتی و غیردولتی» «نرم نرمک» چیزی هم عاید آن‌ها شود. به‌ولفغ لین انتظار زمینه‌ساز **ظهور** شرایطی است که در آن «دامنه‌ی تنش‌های اجتماعی» گسترش می‌یابد و «یک آنتی‌تزی کارگری یا سوسیالیستی یا چیزی شبیه به این» تکوین خواهد یافت. (البته دوستان به لین پرسش هم پاسخی نمی‌دهند که آنتی‌تزی کارگری اساساً چه تفاوت‌هایی با آنتی‌تزی سوسیالیستی دارد و «چیزی شبیه به

این «چه می‌تواند باشد. هرچند می‌توان حدس زد که مقصود همان چیزی است که سوسیال دموکراسی همیشه در طلب آن بوده یعنی چیزی شبیه به سوسیالیسم و نه فراتر از آن). البته باید تصدیق کرد که نگاه آخرالزمانی در این دو بند یک حسن بزرگ هم دارد و آن این است که طبیعتاً آخرالزمان هیچ‌وقت اتفاق نمی‌افتد و باید هم‌چنان منتظر بود.

رفقای ما جای آن که «به اعتبار چپ بودنشان» و در «شرایط امکان» دست کم مطالباتی حداقلی چون حق درمان عمومی، افزایش دستمزدها، پرداخت حق و حقوق معوقه‌ی کارگران و کارمندان و مواردی از این دست را مطرح کنند و از دولت محبوبشان بخواهند که با اتخاذ سیاست‌های اقتصادی مناسب تأثیر واقعی رفع تحریم‌ها را بلاواسطه وارد زندگی طبقات پایین و میانی کند. منتظرند تا اوضاع اقتصادی برای بورژوازی چاق دولتی و خصوصی بهبود یابد تا بلکه از لطف آن‌ها و در درازمدت چیزی هم شامل حال بقیه شود یا «تنش‌های اجتماعی» گسترش یابند. یک روز خوب هم خواهد آمد که «آنتی‌تزی کارگری یا سوسیالیستی یا چیزی شبیه آن» شکل بگیرد و شرایط برای «مقاومت در برابر روندهای تبعیض‌آمیز و استثمارگرانه‌ی سرمایه‌داری» فراهم شود. اما خب تا آن روز باید انتظار کشید و «خوش‌بین»انه در کنار دولت ایستاد.

در بند هفتم مسئله‌ی شکل‌گیری «مافیای ثروت و قدرت به برکت رژیم تحریم‌ها» مطرح و گزارشی ژورنالیستی از آن ارائه می‌شود. این که همه‌ی علل «رشد چشم‌گیر شکاف طبقاتی» و پیدا شدن سر و کله‌ی «بچه پولدارها» را به «رژیم تحریم‌ها» و ویژه‌خواری‌های برآمده از آن تقلیل دهیم نادیده گرفتن یک روند تاریخی اقل‌بسیست و شش ساله است. آن‌چه به نظر می‌رسد نویسندگان محترم دوست ندارند ببینند این است که این شکاف‌های طبقاتی نه نتیجه‌ی تحریم‌ها که حاصل مستقیم سیاست‌های لیبرالی همه‌ی دولت‌های بعد از جنگ و به‌ویژه دولت احمدی‌نژاد است. «بچه پولدارها» بچه‌های آن «یک درصد» ویژه‌خواران تحریم نیستند. آن‌ها بچه‌های بورژوازی گردن‌کلفتی هستند که از سال‌ها قبل شکل گرفت و حتی به‌واسطه‌ی شرایط ویژه‌ی تحریم‌ها هم از بین نرفت. فقط کمی متضرر شد و حالا هم با رفع تحریم‌ها به‌حالت سابق برمی‌گردد.

«رشد قارچ‌گونه‌ی مؤسسات مالی و اعتباری» و بانک‌های خصوصی و عمومی هم نه حاصل تحریم‌ها و ویژه‌خواری از آن‌ها که نتیجه‌ی علل و عواملی بس زیربنایی‌تر و پیچیده‌تر و سابقه‌دارتر از این است. این موضوع خود نیاز به یک بررسی جامع علمی پیرامون ساختار اقتصاد سیاسی ایران و شکل‌های تولیدی و صنعتی و جریان‌های مالی آن دارد. اما آن‌چه متقن است این که بانکداری اسلامی با رفع تحریم‌ها از نفس که نخواهد افتاد هیچ، با قدرت و سرعت بیشتری هم به راه خود ادامه خواهد داد.

انتظار می‌رفت نویسندگان بیانیه در این بند «به‌اعتبار چپ بودنشان» دست‌کم تحلیلی روشن و علمی از چگونگی تأثیر این ویژه‌خواری‌ها بر اقتصاد کشور در این سال‌ها ارائه می‌کردند و خواست‌هایی عملی با توجه به «شرایط امکان» برای مبارزه با و مجازات آن‌ها پیشنهاد می‌دادند.

آن «توهم»ی که در بند هشتم بیانیه به‌درستی محکوم می‌شود متأسفانه دقیقاً همان توهمی است که کل این بیانیه و به‌خصوص سه بند پنجم، ششم و هفتم آن بدان گرفتارند. تقلیل مشکلات و معضلات زیربنایی اقتصاد ایران به عاملی روبنایی مثل تحریم‌ها همان کاری است که باید از آن حذر کرد و رفقای ما بر خلاف گفته‌ی خودشان در بند هشتم بدان عمل نمی‌کنند. هر چند همان‌طور که دیدیم لین تنها تناقض موجود در این بیانیه نیست.

اما در مورد آخرین بند باید به دوستان یادآوری کرد که «نفس برنامه‌ی هسته‌ای» از همان ابتدای مطرح شدنش در لایه‌های مختلف جامعه مورد بحث و نقد قرار می‌گرفت. فقط این مباحث جایی در گفتار رسمی حکومت و رسانه‌های وابسته به آن نداشتند و هنوز هم ندارند.

این بیانیه می‌توانست «به‌اعتبار چپ بودنش» به‌جای ایستادن در کنار گفتمان اینهمان شده‌ی سرکوب‌گر طبقه‌ی متوسط با دولت، همان مسائلی را مطرح کند که در میانه‌ی بند نهم معتقد است قابل طرح در گفتار رسمی حکومتی نیستند. می‌توانست «نقادانه» پیرامون «وجاهت برنامه‌ی هسته‌ای» به پرسش‌گری پردازد و «کم و کیف» آن را بررسی کند و «کارآمدی فنی و توجیه‌پذیری علمی سازگاری‌اش با محیط زیست» را به چالش بکشد. می‌توانست جای آن که از زبان دولت سخن بگوید و «خواست» آن طبقه‌ی متوسطی را نمایندگی کند که رستگاری خود را هم‌سو با دولت در سرکوب طبقات پایین می‌بیند، زبان آن‌هایی باشد که حالا در مقابل مای حامی دولت دیگری شده‌اند و در لین هیاهوی جنجال و شادمانی ناچارند با آتش زدن خودشان سخن بگویند. می‌شد نقادانه و با جدیت «شرایط جدید ناشی از توافق احتمالی» را کاوید و «مختصات نوظهور میدان مبارزه» را میان آن‌ها و ما ترسیم کند.

مارکس در مانیفست در توصیف سوسیالیسم بورژوازی می‌نویسد:

«قسمتی از بورژوازی مایل است دردهای اجتماعی را درمان کند تا بقاء جامعه‌ی بورژوازی را تأمین نماید. اقتصاديون، نوع پروران، انسان دوستان، مصلحین طبقه‌ی کارگر، بانیان جمعیت‌های خیریه، اعضای انجمن‌های حمایت از حیوانات، مؤسسين مجامع منع مسکرات و اصلاح طلبان خرده پا از همه رنگ و همه قماش، به این دسته تعلق دارند. [...]

سوسیالیستهای بورژوا می خواهند شرایط حیات جامعه معاصر را حفظ کنند ولی بدون مبارزات و مخاطراتی که ناگزیر از آن ناشی می شود. آنها می خواهند جامعه موجود را حفظ کنند ولی بدون عناصری که آن را انقلابی کرده و شیرازه اش را از هم می پاشد. آنها بورژوازی را بدون پرولتاریا می خواهند. بورژوازی عالمی را که در آن حکمرواست، طبیعتاً بهترین عوالم می پندارد. سوسیالیسم بورژوا لین پندار تسلیم بخش را به صورت یک سیستم تمام و یا نیمه کاره ای در می آورد. هنگامی که این سوسیالیسم از پرولتاریا دعوت میکند که سیستم او را عملی نماید و در بیت المقدس جدید وی گام گذارد، در واقع توقع وی فقط آنست که پرولتاریا در جامعه کنونی هم چنان باقی بماند ولی اندیشه های کینه آمیز خود را درباره این جامعه به دور افکند.

نوع دومی از این سوسیالیسم، که کمتر سیستماتیک و منظم ولی بیشتر عملی است، می کوشید تا در طبقه کارگر نسبت به هر جنبش انقلابی نظریاتی منفی تلقین کند و اثبات نماید که برای طبقه کارگر فلان و یا بهمان اصلاحات سیاسی سودمند نیست بلکه تنها تغییر شرایط مادی و مناسبات اقتصادی مفید است. و اما مقصود این سوسیالیسم از تغییر شرایط مادی به هیچ وجه الغاء مناسبات تولیدی بورژوازی، که تنها از طریق انقلاب، عملی شدنی است، نمی باشد، بلکه مقصد اصلاحات اداری بر اساس مناسبات تولیدی موجود است. در نتیجه، در روابط بین سرمایه و کار مزدوری هیچ تغییری وارد نمی کند و در بهترین حالات، جز کاستن از مصارف سیادت بورژوازی و ساده تر کردن امور اقتصادی دولت بورژوازی عمل دیگری صورت نمی دهد. سوسیالیسم بورژوازی تنها زمانی با چهره براننده خود جلوه گر میشود که به وجهی از سخنوری مبدل گردد. آزادی بازرگانی! به سود طبقه کارگر؛ حمایت گمرکی! به سود طبقه کارگر؛ زندانهای انفرادی! به سود طبقه کارگر...

این است آخرین و تنها سخن جدی سوسیالیسم بورژوازی.

سوسیالیسم بورژوازی درست منحصر به این ادعا است که بورژوا بورژواست، به سود طبقه کارگر.